

زلاتان

مت اولد فيلد و تام اولد فيلد

مترجم: ابراهيم قربان پور





رونالدو علیه شیه‌رر

یک روز، مربی تیم جوانان مالمو از زلاتان پرسید: «از این جا بودن خوشحالی؟»

زلاتان یک دقیقه‌ای فکر کرد، بعد به آرامی سر تکان داد: «آره گمونم.»

مربی با لبخندی دوستانه ادامه داد: «خوبه! چون بازیکن آینده‌دار خوبی هستی و ما دوست نداریم تو رو از دست بدیم. هفته بعد پدرت رو هم همراه خودت بیار، تا رسماً با تیم جوانان قرارداد امضا کنی.»

چشم‌های زلاتان برق زد. قرار بود از فوتبال بازی کردن پول در بیاورد. اتفاق هیجان‌انگیزی بود که باعث می‌شد بیشتر از قبل

تلاش کند بهترین شود. ساعت‌ها و ساعت‌ها برای استپ کردن توپ تمرین کرده بود و حالا می‌توانست واقعاً سریع، و فقط با یک یا دو تماس هر تویی را کنترل کند.

یک روز که داشتند با تونی، اضافه بر بقیه تیم تمرین می‌کردند، تونی گفت: «تکنیکت باورنکردنی شده!» زلاتان عاشق شنیدن تمجید بقیه بود، به خصوص که از زبان بهترین دوستش باشد. تونی ادامه داد: «ولی باید یاد بگیری کی دریبل بزنی، کی شوت کنی و کی فقط پاس بدی.»

زلاتان همیشه به این توصیه‌ها گوش نمی‌کرد و هنوز هم هر وقت یکی از هم‌تیمی‌ها اشتباهی می‌کرد، سرش داد می‌کشید. ولی حالا بیشتر در خدمت تیم بود. از اشتباهاتش درس می‌گرفت و داشت چیزهای جدیدی دربارهٔ تاکتیک‌های فوتبال یاد می‌گرفت. آن‌ها پسرهای خوبی بودند، و اگر به آن‌ها پاس می‌داد، می‌توانست مطمئن باشد دوباره به او پاس می‌دهند تا گل بزند. و برنده شدن همیشه لذت‌بخش بود!

وقتی ۱۴ ساله بود، قهرمان جدیدی کشف کرد. هنوز هم عاشق بلندمنشی محمدعلی بود، اما فوق‌ستاره برزیلی جدیدی پیدا شده بود که دقیقاً همان شیوه‌ای را بازی می‌کرد که او عاشقش بود. اسم او رونالدو بود.

زلاتان سر تونی، که در کافی‌نتی نزدیک زمین تمرین مالمو،

کنارش نشسته بود، داد زد: «تونى! بیا این رو ببین!» ویدئو پشت ویدئو، گل‌های شاهکار رونالدو را تماشا کردند. تا بخواهی از این ویدئوها وجود داشت. «هم قویه، هم سریع، هم تکنیکه، هم گل‌زنه. اصلاً باورنکردنیه!»

تونى گفت: «فوق‌العاده‌ست. ولى من آلن شیهر رو ترجیح مى‌دم.»

– تو هیچى حالىت نیست. تا حالا دیدى شیهر دربیله برنه؟
اصلاً تکنیک نداره. حوصله سربه!

دو پسرک درباره‌ هیچ چیز با هم موافق نبودند. این‌که درباره‌ هر چیزى ساعت‌ها با هم بحث کنند بیشتر کیف مى‌داد.
زلتان پوستره‌های رونالدو را به در و دیوار اتاق خوابش چسبانده بود، و شروع کرده بود به پا عوض کردن و رقصیدن در زمین به سبک اسطوره‌اش. زلتان داشت بلند و بلندتر مى‌شد و دربیله زدن با پاهاى بلند سخت‌تر بود. مهارتش همیشه جواب نمى‌داد و گاهى مربى به خاطر لو دادن توپ از دستش عصبانى مى‌شد.

پدر و مادرها از کنار خط داد مى‌زدند: «فقط شوت کن!»

اما زلتان هیچ وقت تسلیم نمى‌شد. بازیکنان سوئدى چندان اهل خودنمایی نبودند، اما او نمى‌خواست یک بازیکن سوئدى عادى باشد. او دوست داشت مثل قهرمان‌هایش باعث سرگرمى جهانیان شود.

به تونی گفت: «دوست ندارم متوسط باشم. فقط دلم می‌خواد بهترین باشم.»

در دوره متوسطه، زلاتان سعی می‌کرد تا حد ممکن «باحال» به نظر برسد، اما دوباره همه چیز شبیه همان تیم مالمو بود. او بهترین کفش‌های آدیداسش را می‌پوشید، اما بچه‌پول‌دارها رالف لورن به پا می‌کردند. او باز هم غریبه بود، همچنان یک روزنگاردی. شلوار جین و لباس‌های نونوار می‌پوشید اما معلوم بود به آن‌ها عادت ندارد.

و البته زلاتان واقعاً میلی به درس خواندن هم نداشت. باهوش بود، اما نمی‌توانست طولانی‌مدت روی چیزی تمرکز کند. حین حرف زدن معلم حواسش پرت فوتبال می‌شد. در تمرین چه تکنیک جدیدی رو کند؟ اگر این کار را بکند، دفاع ممکن است چه کار کند؟ مغزش ویدئوهای دربیبل زدنش برابر مدافعان را پخش می‌کرد و او بی‌صبرانه منتظر بود تا بیرون برود و بازی کند. وقتی با هم‌کلاسی‌هایش حرف می‌زد یا شوخی‌های دستی‌اش را رو می‌کرد، به معنی در دسرهای بیشتر بود.

معلم زبان ایتالیایی داد می‌زد: «این هم سومین اخطار! برو از کلاس من بیرون.»

زلاتان متأسف بود ولی همچنان دلش می‌خواست بامزه باشد. وقتی بیرون می‌رفت، گفت: «برام مهم نیست. وقتی توی

ایتالیا فوتبالیست شدم، همه ش رو یاد می گیرم.»

فوتبال فرصت بزرگ زلاتان بود برای ساختن زندگی ای که دلش می خواست. می دید که دوستان قدیمی هم محله ای اش یا درگیر جرم و جنایت شده اند یا معتاد به الکل. زلاتان نمی خواست او هم این طور شود.

یک شب که داشتند با پدرش فیلمی می دیدند، به او گفت:

«من اشتباهای احمقانه ای کردم. ولی خودم می دونم می تونم به جاهای بزرگ برسم.»

- من قبولت دارم پسر. اگه تلاش کنی و ول کن ماجرا نباشی، حتماً به اون بالا مالها می رسی.

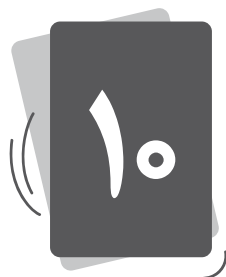
زلاتان از شنیدن این حرف ها از زبان پدرش خوشحال بود.

«اما به نظرت می تونم فوتبالیست حرفه ای بشم؟»

- معلومه. ولی اگه این کاره نشدی، به نظرم باید وکیل بشی.

زلاتان جواب داد: «بابا هم چین چیزی محاله! معلم های مدرسه ازم متنفرنند!»

ظاهراً چاره ای نبود. مجبور بود فوتبالیست شود.



این نام را به خاطر بسپارید

رون اسمیت خبرنگار ورزشی پرمشغله‌ای بود، اما همیشه وقتی هاسه بورگ صدایش می‌کرد، شاخک‌هایش به کار می‌افتاد. سروکلۀ مدیر ورزشی مالمو فقط وقتی پیدا می‌شد که پای خبر بزرگی وسط بود.

هاسه پشت تلفن گفته بود: «رون، بازیکن جوونی داریم که عاشقش می‌شی. صادقانه بگم جادو می‌کنه! تا حالا کسی رو ندیدم که مثل اون بازی کنه.»

رون حسابی برانگیخته شده بود. سوئد بازیکن جوان خوب کم نداشت، اما بین آن‌ها چندان ستاره‌ای نبود. این خبر می‌توانست ستون خوبی در روزنامه باشد.

او با قلم و کاغذ آماده به یادداشت پرسید: «اسمش چیه؟»

– زلاتان ایبراهیموویچ

رون روز بعد سر زمین تمرین حاضر شد. اولین چیزی که از زلاتان دستگیرش شد قد او بود. در دفترش یادداشت کرد «خیلی بلند. یک متر و نود؟». یادداشت بعدی اش این بود. «واو!»
رون انتظار داشت زلاتان یک مهاجم بلندقد کلاسیک باشد. روی هوا قدرتمند، ولی برای کار با توپ روی زمین کمی دست و پاچلفتی. اما در مورد پاهای زلاتان خبری از چلفتی بودن نبود! در دوران کارش چنین مهارتی ندیده بود.

وقتی زلاتان توپ بلندی را بی نقص استپ کرد و سه مدافع را به راحتی دریبل کرد، با خودش گفت: «چطور هم چین چیزی ممکنه؟» بازیکنان مسن تر سعی می کردند او را با خطا بزنند، اما زلاتان قوی تر از این حرف ها بود و خوب می توانست توپ را حفظ کند. رون با دیدن این صحنه خنده اش گرفت. به یک باره فرار سریعی کرد و شوتی زد که دروازه بان را هم جا گذاشت.

بعد از تمرین، رون به هاسه گفت: «حق با تو بود. این بچه جادوگره! مثل هالک^۱ می مونه.»

– هنوز خیلی چیزها باید یاد بگیره تا فوتبالیست حرفه ای

۱. غول معروف سینما.

بشه، ولی کوه استعداد.

- قیافه مدافع‌های اصلیت اصلاً خوشحال نبود! کاری می‌کرد
احمق به نظر برسند.

هاسه با خنده گفت: «زلاتان هیچ وقت بابت غمگین کردن
بقیه عذاب وجدان نمی‌گیره.»

رون می‌خواست به هر قیمت، با این جوان مصاحبه‌ای
بگیرد. احساس می‌کرد چیز جالبی از آب درخواهد آمد. او را در
پارکینگ گیر آورد.

- سلام زلاتان. چه خبر؟

همه در مالمورون اسمیت را می‌شناختند و دوستش داشتند.
زلاتان جواب داد: «سلامتی، ممنون. از چیزایی که دیدی خوش
اومد؟»

- عشق کردم. حوصله داری برای خواننده‌های ما به چندتا
سؤال جواب بدی؟

- البته.

زلاتان هیچ وقت خجالتی نبود. همه بازیکنان بزرگ با رسانه‌ها
مصاحبه می‌کردند و حالا این فرصت عالی برای زلاتان مهیا بود
تا داستانش را تعریف کند و قصه استعدادش را به گوش همه
برساند. ۱۹ سالش بود و دلش می‌خواست مشهور شود.
رون و زلاتان در کافه‌ای به قهوه خوردن نشستند.

- خب، مالمو به دستۀ دوم سقوط کرده. اوضاع باشگاه بحرانیه. تو مرد آینده‌ای؟
زلاتان خندید.

- معلومه که هستم! با من ما قهرمان می‌شیم و دوباره برمی‌گردیم بالا.

رون با لبخند پرسید: «این یه قوله؟». تا آن روز چنین اعتماد به نفسی در یک بازیکن سوئدی ندیده بود. حکم هوای تازه را داشت، نو و دلپذیر.

زلاتان با سر جواب آری داد و اضافه کرد: «و تا سه سال دیگه، مثل رونالدو توی اینترمیلان بازی خواهم کرد.»

رون از این مصاحبه خیلی لذت برد. می‌دانست که خیلی پرخواننده خواهد شد. تیتري که برای مطلبش آماده کرد این بود.
«این نام را به خاطر بسپارید. زلاتان.»

و بعد از چاپ مقاله سوئد را جنون فرا گرفت. زلاتان یک باره یکی از محبوب‌ترین بازیکنان سراسر کشور شد. مردم بیشتر و بیشتری برای دیدنش می‌آمدند و از او عکس‌ها و امضاهای بیشتر می‌خواستند.

زلاتان! زلاتان! زلاتان!

پسرک شیطان روزنگاردی تبدیل به ابرستاره شده بود و عاشق این بود که مرکز توجه‌ها باشد. تا جایی که مربوط به ادعا بود

اوضاع زلاتان عالی بود، ولی در مقام عمل چطور؟ تمرکزش روی سرگرم کردن هواداران با حرکات تکنیکی بود و تا می‌توانست گل زدن. حتی صحبت‌هایی از باشگاه‌های خارجی بود که خواهان امضای قرارداد با زلاتان بودند.

هاسه به او گفت: «زلاتان ما می‌خواهیم باهات یه قرارداد حرفه‌ای ببندیم.»

زلاتان پرسید: «چرا؟ تیم‌های دیگه می‌خوان من رو بخرند؟» اما مدیر ورزشی سؤال او را ناشنیده گرفت و ادامه داد: «این برای تو یه فرصت عالیه که پیشرفت کنی. یه فصل توی دسته دو تجربه بزرگی برات می‌شه. و می‌تونی ما رو هم با خودت بالا بکشی.»

زلاتان از این جور حرف‌ها خوشش می‌آمد، به خصوص که قرار بود پول بیشتری هم عایدش شود. می‌دانست که هنوز باید خیلی چیزها یاد بگیرد و جایش در مالمو هم راحت بود. قرارداد جدید را امضا کرد و برای شیرینی قرارداد یک ماشین مدل جدید خرید. دوستانش در روزنگارده به او خیلی افتخار می‌کردند. هر وقت او را در خیابان می‌دیدند، با صدای بلند آواز سر می‌دادند: «زلاتان تو بهترینی!»

اما روی زمین او هنوز با مشکلات دست به گریبان بود. هواداران عاشق کارهای تکنیکی او بودند، اما اعضای باشگاه از

رکورد گل زنی او راضی نبودند.

زلاتان فصل را با مقام آقای گلی تیم تمام کرد، اما ۱۲ گل در دسته دوم کافی نبود. حداقل مالمو برای فصل بعدی راهی دسته یک شد و زلاتان لحظه شماری می کرد تا مقابل حریفان قوی تر بازی کند.

با این حال باشگاه زیر بار قرض های سنگینی بود و هاسه می دانست که فروش زلاتان به قیمت خوب، می تواند مالمو را نجات بدهد. خیلی از استعدادیاب ها می دیدند او هر هفته بازی می کند و خیلی زود پیشنهادها از راه رسیدند.

در طول تعطیلات تابستانی هاسه از او پرسید: «دوست داری به تور اروپای تیم بری؟ می ریم انگلستان، فرانسه و ایتالیا.» زلاتان که تا آن وقت پایش را از سوئد بیرون نگذاشته بود، گفت: «حتماً!»

احساسی به او می گفت روزهای هیجان انگیزی در پیش است!



📍 @nardebanbooks
🌐 nardebanbooks
🌐 entesharat.com
✉ info@entesharat.com